جلسه 767

دوشنبه 20/06/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

صاحب سرائر از کتاب مسائل رجال نقل می کند که: من كتاب مسائل الرجال لعلي ابن محمد: انّ محمد بن علي بن عيسى كتب اليه يسأله عن العلم المنقول‏ الينا عن‏ آبائك‏ و اجدادك صلوات اللّه عليهم قد اختلف علينا فيه كيف العمل به على اختلافه أو الرد اليك فيما اختلف فيه؟ فكتب عليه السلام ما علمتم انه قولنا فالزموه و ما لم تعلموا فردوه الينا.

یا در صحیحه ابن ابی یعفور سؤال می کند که: سألت أبا عبد اللّه عليه السلام عن اختلاف الحديث يرويه من نثق به و منهم من‏ لا نثق‏ به‏، قال: اذا ورد عليكم حديث فوجدتم له شاهدا من كتاب اللّه أو من قول رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله، و إلّا فالذي جاءكم به أولى به‏. که امام نفرمود اگر اوی ثقه بود به آن خبر اعتماد کنید.

مشکل دیگر این است که بسیاری از این اخبار آحاد مخصص یا مقید عمومات کتابند، و روایاتی داریم مبنی بر اینکه احادیثی که موافق کتاب خدا نیست عمل نکنید، وبرفرض که عدم موافقت را بر مخالفت حمل کنیم لکن بسیاری از این روایات مخالف عموم یا اطلاق قرآن هستند، ولذا این روایات آنها را نفی می کند.

جواب از ادله منکرین خبر واحد:

در مورد اجماع منقول، آقای خوئی سه اشکال کرده و همینطور اشکال چهارمی هم مطرح شده است:

اشکال اول: ما اجماع منقول را حجت نمی دانیم.

اشکال دوم: اینکه خود اجماع منقول از مصادیق خبر واحد است، بلکه از اردء انحاء خبر واحد است، چون ما در خبر واحد حسی اشکال می کنیم، حال اجماع که خبر واحد حدسی است چگونه می تواند نافی خبر واحد حسی باشد. و اگر خبر واحد حجت نیست چگونه خودش می خواهد نافی آن باشد.

پس این نقل اجماع یا راست است یا دروغ، اگر راست می گوید پس خودش هم حجت نیست چون خودش هم خبر واحد است، و اگر دروغ و اشتباه می گوید فلیس بحجة. پس ما می دانیم یا دروغ است و یا اگر راست است حجت نیست. لذا برای آن نمی توان حجیت جعل کرد.

اشکال سوم: این است که یقینا سید مرتضی اشتباه کرده است، اصحاب به خبر واحد عمل می کردند. لذا شاید مراد سید مرتضی خبر ضعیف است، چون بعضی ها گفته اند خبر واحد در اصطلاح به معنای خبر ضعیف است که در مقابل خبر صحیح و موثق استعمال می شده است.

اشکال چهارم: که این اشکال را هم برخی اضافه کرده اند که: برفرض این اجماع معتبر باشد، اما معارض است با اجماع منقول از شیخ طوسی و لذا تساقط می کنند.

اقول: به نظر ما از این اشکالات می توان جواب داد:

اما اشکال اول که گفت اجماع منقول حجت نیست، جوابش این است که: بحث اجماع منقول به اینجا رسید که لفظ اجماع یک اصطلاحی شده است بین فقهاء، و در این اصطلاح اختلاف دارند، و هر کسی که اتفاق عددی از فقهاء را ملازم ببیند با کشف از قول معصوم ادعای اجماع می کند. مثلا قائلین به قاعده لطف، اجماع اهل عصر واحد را ملازم می دانند با کشف قول معصوم.

قائلین به اجماع دخولی هم به نحو دیگری می گویند، ولذا در اجماع دخولی مخالف معلوم النسب مضر نیست.

وعده ای از اتفاق نظر سه نفر مثل شیخ انصاری و میرزای اول و میرزای دوم یقین به حکم شرعی پیدا می کنند. در اینجا این شخص ادعای اجماع می کند، ناقل اجماع معلوم نیست که چه چیزی را کاشف از رأی معصوم علیه السلام قرار داده است، که ممکن است اگر به ما می گفت ما یقین پیدا نمی کردیم، مثلا از اتفاق سه نفر عالم بزرگ نمی توان یقین به قول معصوم علیه السلام پیدا کرد.

حتی برخی اجماع بر کبری را دلیل بر صغری می آورند، مثلا شبهات بدویه را تطبیق کرده بر جواز تطهیر به ماء مضاف. وگرنه اگر شخصی به طور روشن می گفت که مثلا تمام علماء شیعه سلفا و خلفا قائلند به این حکم و سبب را به طور واضح بیان می کرد چرا این اجماع منقول حجت نباشد؟

اگر خبر واحد حجت باشد، این هم مصداق حجت خبر واحد است، وسید مرتضی هم در اینجا چنین ادعایی دارد، می فرماید: و صار واضحا من مذهب الشیعة. او تعبیر به اجماع نمی کند، بلکه خبر حسی می دهد که از روش شیعه واضح بود که عمل به خبر واحد را مثل عمل به قیاس می دانستند. ولذا این از اردء انحاء مصادیق خبر واحد نیست.

اما اشکال دوم که می گفت: چطور می شود که با خبر واحد اثبات کنیم عدم حجیت خبر واحد را؟ اینکه یلزم من وجوده عدمه. که مشابه این اشکال در بحث اجتهاد و تقلید هم هست. توضیح ذلک:

اگر مجتهد میت بگوید: یحرم البقاء علی تقلید المیت، و مجتهد حی بگوید یجب البقاء. آقایان می گویند محال است این فتوای میت حجت باشد، چون نتیجه کلامش این است که فتوای میت حجت نیست، و این فتوای ایشان خودش مصداق فتوای میت است، پس این فتوای شما قطعا حجت نیست. چون یا راست می گوید که فتوای میت حجت نیست، که بحثی نیست، و اگر اشتباه بگوید، خب فتوای دروغ که حجت نیست. پس علی ایّ حال این فتوای ایشان به عدم حجیت فتوای میت حجت نیست.

ولذا می گویند: دلیل حجیت فتوی محال است شامل این فتوای میت شود، چون امکان جعل حجیت برای این فتوی نیست، در نتیجه دلیل حجیت فتوی شامل فتوای متهد زنده می شود بلامعارض.

اقول: این کلام خوبی است به شرط اینکه یک دلیل لفظی مطلق داشته باشیم که فتوی المجتهد حجة، که محال است شامل آن فتوای مجتهد بشود. ولذا فتوای حی بلامعارض حجت می شود.

اما اگر دلیل حجیت فتوی سیره عقلاء یا متشرعه باشد، در اینجا می گوئیم که قبول است که فتوای مجتهد میت به حرمت بقاء محال است حجت باشد، ولی به چه دلیل فتوای مجتهد حی به وجوب بقاء حجت باشد؟ دلیل هم که اطلاق ندارد، و بعد از فرض اینکه مجتهد میت اعلم یا مساوی است ولو فتوای او حجت نیست اما دلیل بر حجیت فتوای غیر اعلم نداریم.

در مانحن فیه هم می گوئیم: قبول است که فتوای سید مرتضی قطعا حجت نیست و محال است حجت باشد چون نتیجه حجیتش تعبد به عدم حجیتش هست و این لغو است ولذا محال است، لکن اگر احتمال صدق سید مرتضی در این خبرش باشد، معنایش این است که احتمال می دهیم که خبر واحد در مذهب شیعه حجت نباشد. واین ما را دچار مشکل می کند. مگر اینکه یک دلیل قطعی بر حجیت خبر واحد داشته باشیم و مقتضی حجیت خبر واحد کامل باشد فقط بحث در وجود مانع باشد، که آنوقت بگوئیم خبر سید مانع نیست.

لکن عمده دلیل اگر سیره باشد که دلیل لبی است، اینجا با وجود احتمال صدق خبر سید مرتضی نمی توان جازم به سیره متشرعه بر عمل به خبر واحد بشویم، یا جازم بشویم که سیره عقلاء در آن زمان بر عمل به خبر واحد بوده است، یا لااقل نمی توانیم احراز کنیم امضاء این سیره را.[[1]](#footnote-1)

1. - این جلسه ضبط نشده بود و از تقریرات آقای مطلبی نوشته شده است. [↑](#footnote-ref-1)